

## منار «شمس تبریز» در خوی

و

### قاضی رکن الدین خوئی ممدوح خاقانی

در ایام کودکی که در خوی زندگی میکردم گاهی پدرم مرا بتماشای منار شمس تبریز در دو هزار متری مغرب شهر میبرد. این منار که صدها شاخ و کله آهو سرپای آن را پوشانده و منظری دلغریب و شگفت انگیز بدان داده و از هوس و تفتن فرمانروایان مقتدر قرنهای پیشین حکایتها می سراید، امروز در میان باغهای سرسبز و خرمودر کنار درختان انبوه، حالت انزوا و غمناکی غریبان و شکستگی و بیماری سالخوردگان را دارد.

هر بار که بکنار «شمس تبریزی» میرسیم با همه منع و نصیحت پدرم باشوق و نشاطی تمام از راهرو تنگ و تاریک و از پله های شکسته و درهم ریخته آن نفس زنان بالا میرفتیم، تا از فراز منار، جلگه خوی و خانه های خشت و گلی شهر را تماشا کنیم و در آن لحظه که بمقصد میرسیم غروری کودکان در سراپای وجود موج میزد.

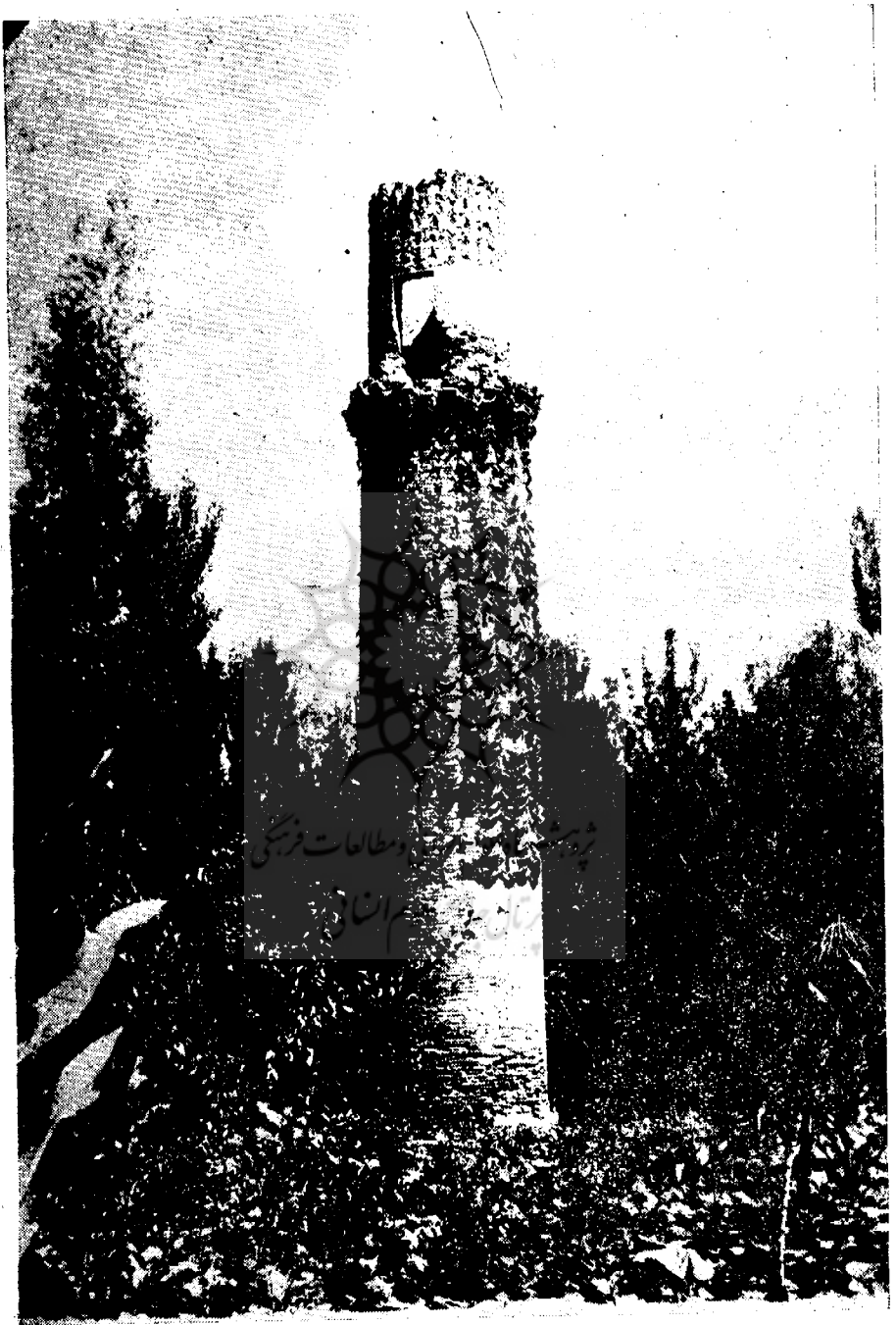
در کنار منار و در بازگشت بشهر پدرم روایات مربوط باین بنا را نقل میکرد، اینهمه کله و شاخ آهو که می بینی حاصل یک روز شکار جبرگه فرمانروای خوی است که بیادگار آن روز در لابلاي آجرها نشانده اند . . . .

ازین شیرین تر، افسانه مولوی و شمس تبریز بود. شاعر و عارف بزرگ ایران در جستجوی شمس بکنار این بنا رسید. شمس را در بالای منار دید. از همین پلکان بالا رفت. ولی چون بیالای منار رسید شمس را در پائین دید. شتابان پائین آمد. این بار شمس را بر فراز منار دید. این طلب نیازمندان و گریز نازنینان چندین بار تکرار شد. ولی بالاخره دست نیاز مولوی بدامن ناز شمس نرسید. چه افسانه شیرینی است. هم حادثه ناپدید شدن ناگهانی شمس تبریز و حالت شوق و طلب و بیقراری مولانا جلال الدین محمد بلخی را بیان میکند. هم با روح بازیگوش و افسانه جوی طفلان و ساده دلان سازگار است. این ماجرا را که در سلسله روایات عمومی محلی در آمده بارها در قالب عباراتی گرم و دلانیز شنیده ام و چنان با جانم در آمیخته است که ناز و گریز شمس و شوق و طلب مولانا را بچشم می بینم و تو گوئی دو گوشم بر آواز اوست، که همه جا دریای منار و در آن پله کان تنگ و تاریک و بر فراز منار میخواند.

چند کتم ترا طلب خانه بخانه در بدر چند گریزی از برم گوشه بگوشه کوبکم



بامید اینکه گرهی از این مشکل گشوده شود نزدیک ترین راه آن دیدم که بجای تحقیق درصدها کتاب بر سائله بدیع و گرانهای استاد علامه بدیع الزمان فروزانفر «در تحقیق زندگانی مولانا» مراجعه کنم. در این رساله که خامه شور انگیز و افسونکار استاد دریائی را در کوزه ای



منار شمس تبریز در شهر خوی

ریخته خصوصاً دقیق‌ترین و دلکش‌ترین شرح‌را از بیوستگی آن دو جان پاک در بردارد کلیه روایات مربوط بانجام کارشمس فراهم آمده است .

معلوم شد در محمل فصیحی که در سال ۸۴۵ تألیف گردیده (ضمن حوادث سالهای ۶۷۲ و ۶۹۸) ذکر شده که شمس الدین تبریزی در خوی مدفون است (۳) . و بعد از آن در تذکره دولت‌شاه (مؤلف بسال ۸۹۲) از سفر مولانا تبریز در جستجوی شمس سخنی در میان است (۲) . با اینکه استاد معظم با دلائل قوی و مدارک استوار بطلان این روایات را روشن گردانیده‌اند . همیشه استنباط میشود که افسانه‌های امروزی ریشه کهنی دارد و یانصد سال پیش از ما ودیست سال بعد از قبیت شمس نیز روایاتی در خصوص آمدن مولوی بجستجوی شمس در این سامان وجود داشته و مزار شمس در خوی بر سر زبانها بوده و بکتابها راه یافته و با گذشت قرن‌ها بشکل افسانه امروزی در آمده است .

در هر صورت ، اکنون که بطلان انتساب ابن بنا سلطان المشوقین شمس الدین محمد بن علی بن ملک داد تبریزی مسلم است پس باید دید شمس که این منار را بر افراشته یا در کنار آن آرمیده و بالاخره نامش با این بنای باستانی درهم آمیخته کیست ؟  
در این باره مطلبی در کتاب « دانشمندان آذربایجان » تألیف مرحوم تربیت ذکر شده که نکته نادری هم در باره زندگانی خانانی شروانی دارد . تربیت در شرح حال خاقانی ضمن اشاره بقصیده راثیه شاعر بمطلع « الصبح الصبح کامل‌کار » چنین مینویسد :

« ... ممدوح خاقانی در این قصیده پس از تمهید مقدمه و نفر است . یکی از آنها امیر جمفر ابن امیر عیسی دنبلی است که از مشاهیر دنبله در خوی بوده و از طرف خلیفه مصر شمس الملک لقب داشته و صاحب بصیرت و اطلاع بوده است .

خاقانی چندین مرتبه از طرف سلاطین شروان بر رسم رسالت خدمت وی رسیده و چند قصیده در حق آن امیر و حسب و نسب و سلسله و عقیده و طریقه آبا و اجداد او بنظم در آورده ، قصیده مزبور یکی از آنهاست ...

شمس الملک در سنه ۵۵۵ هجری در مقبره ای که خود او در خارج شهر خوی ساخته بود دفن شده است و الحال مناره ای از کله و شاخ آهو در آنجا برپا و مشهود بوده و بنا بر شمس معروف است و عوام آن قبر را از روی عدم اطلاع بشمس تبریزی نسبت میدهند ... » (۳)

در نوشته مرحوم تربیت دو نکته باصراحت و قطعیت بیان شده است . یکی هویت بانی منار شمس تبریز و معرفی او بعنوان یکی از امرای مقتدر و مورد احترام خلیفه و ممدوح شاعران بزرگ در قرن ششم ، دیگر روابط خاقانی با آن امیر و رسالت شاعر چندین بار بخدمت او و بنظم آوردن چندین قصیده در مدح او . و اینها نکاتی است که در ماخذ موجود در شرح حال شاعر بآنها اشاره نشده است . نگارنده بنسخ متمدنی از دیوان خاقانی از آن جمله چاپ مرحوم عبدالرسولی مراجعه کرد . ولی از « چندین قصیده » در مدح « شمس الملک امیر عیسی دنبلی » نشانی نیافت . تنها قصیده ای که در مدح یکی از رجال خوی باشد « راثیه » مذکور در دانشمندان آذربایجان بود که ایست مربوط بممدوح خوی شاعر این ابیات است :

- (۱) رساله زندگانی مولانا بخامه بدیع الزمان فروزانفر . چاپ دوم صفحات ۲۰۳-۲۰۸  
(۲) همان رساله . حاشیه صفحه ۷۱۷-۷۱۰ (۳) دانشمندان آذربایجان . صفحه ۱۳۱

بیخ بخ ای بخت و خه‌خه ای دلدار  
 که مرا در سه ماه با دو امام  
 دو امام زمان دو رکن الدین  
 که بمعبر دراز هست مرا  
 این ز خوی حاکی ملک عصمت  
 نام خوی زین چو زر ری تازه  
 رکن خوی حبر شافعی توفیق  
 ز می از حکم رکن ری در تب  
 ری ازان رکن مصرریان است  
 این بتبریز زاب چشمه خضر  
 آن بری قالب مرا چو مسیح  
 این مرا زائر آن مرا عائد  
 گر چه قبله یکی است خاقانی

هم وفا دارد و هم جفا بردار  
 بیکی سال داده ای دیدار  
 دو قوی رکن کعبه اسرار  
 خدمت هر دو رکن پذیرفتار ...  
 وان ز ری عالمی فلک مقدار  
 کار ری زان چو نقد خوی بیمار  
 رکن ری صدر بوحنیفه شعار  
 هان خوی سردش آنک آب بهار  
 اوست ریاب ز علم و هم ناهار  
 کرده جلاب جان و من ناهار  
 داد تریاک روح و من بیمار  
 این مرا مخلص آن مرا دلدار  
 ری و خوی دان دو قبله زوار (۱)

در آنچه خواندید و در قصیده بسیار مفصل خاقانی تنها ابیاتی است که بخصوصیات دو ممدوح خاقانی و روابط تشاعر با آنها اشاراتی دارد بامی و اشاره ای از شمس الملک نیست. سخن از دو رکن الدین در میان است. یکی رکن الدین رازی که تحقیق در باره او خارج از بحث این مقال است. دیگر امام رکن الدین خوئی که در نوشته تربیت نام شمس الملک یافته است. صفاتی هم که خاقانی باین رکن الدین خوئی نسبت میدهد با آنچه در نوشته تربیت آمده ادنی مناسبتی ندارد. این امام رکن الدین، قاضی خوی و از فقه‌های شافعی است و در همان سالی که خاقانی بسفر ری رفته در تبریز با او دیدار کرده است.

اما مسافرت معروف خاقانی بری در فاصله سالهای ۵۴۹ و ۵۵۰ بوده (۲) و قطعاً در همان سالها ملاقات شاعر با قاضی خوی در تبریز اتفاق افتاده است. مگر اینکه مسلم شود خاقانی در یکی از دو سفر حج خود در سالهای ۵۵۲ یا ۵۶۹ (۳) نیز از ری گذشته است.

برای کسب اطلاع از شرح حال این قاضی شافعی قرن ششم بکتبی که باین مطلب مربوط مینماید مراجعه کردم و بدون اینکه دعوی استقصا بکنم درمآخذ مربوط برجال خبری از او نیافتم. تنها در نزهة القلوب حمدالله مستوفی در ذیل عنوان تبریز از مؤلفی بهمان نام مطلبی نقل شده است:

« تبریز ... در رابع عشر صفر سنه اربع وثلثین و اربعمائه باز بزلزله خراب شد و در مجمع ارباب الملک (۴) قاضی رکن الدین خوبی آمده که در آن وقت ابوطاهر منجم شیرازی در آنجا بود و حکم کرد که در فلان شب آن شهر بزلزله خراب شود ... وان حکم راست آمد (۵) ».

حمدالله مستوفی در مقدمه کتاب دیگر خود تاریخ گزیده آنجا که مآخذ خود را برمی شمارد:

(۱) دیوان خاقانی. چاپ مرحوم علی عبدالرسولی. صفحه ۲۰۴. (۲) سخن و سخنوران. استاد فروزانفر. جلد دوم صفحه ۳۲۶. (۳) همان کتاب صفحه ۳۳۴. (۴) نزهة القلوب نسخه خطی ملکی نگارنده؛ مجمع ارباب الممالک. (۵) نقل از نزهة القلوب چاپ میرزا محمد ملک الکتاب شیرازی. پیش ۱۳۱۱ صفحه ۱۰۳.

از کتاب قاضی رکن الدین چنین نام میبرد :

« ... و محصول و مختار کتب استادان این طایفه بوده مثل ... و مجمع ارباب المسلك قاضی

رکن الدین جوینی . » (۱)

و یک بار دیگر در متن همان کتاب در ذکر وفات مادر سلطان ارسلان بن طغرل سلجوقی و شمس الدین ایلدگز مؤسس سلسله اتابکان آذربایجان از او نام میبرد و یک رباعی که از جنبه شعری متوسط است نقل میکند :

« در سنه نمان و ستین و خمسانه والده سلطان ارسلان در گذشت و اتابک ایلدگز بعد از او بهامی نماند . قاضی رکن الدین خومی در این معنی گفت :

دردا که زمانه نکو خواهی رفت      و اندر بی او چو شمس دین شاهی رفت

در گردش دهر کس ندادست نشان      در یانصدسال آنچه درین ماهی رفت (۲)

این رباعی با حذف نسبت شاعر در حبیب السیر نیز نقل شده است (۳) . کلمه «خومی» در تاریخ گزیده نسخه پاریس «خوزی» چاپ شده است (۴) و پیدا است که خومی و خوزی و جوینی غلط نسخا و محرف خوبی است . باین دلیل که نسبت خومی معنی ندارد . و از رکن الدین خوزی یا جوینی هم جایی نامی نیست . درحالی که قاضی رکن الدین خوئی در همان سالها و در همان نواحی مبرزسته است . پس ممدوح خاقانی و مؤلف کتاب مجمع ارباب الملک و گوینده رباعی سابق الذکر یک نفر است و نام او قاضی رکن الدین خوئی است .

در کشف الظنون حاج خلیفه هم نام کتاب «مجمع آثار الملوك للقاضی رکن الدین حروسی» (۵) آمده است . و چون حاج خلیفه هیچگونه توضیحی درباره این کتاب نداده و از نقل ابتدای آن نیز خودداری نموده مسلم است که آن را ندیده و در دست نداشته است . و اگر قرار باشد آن را همان کتاب مذکور در نزهة القلوب و تاریخ گزیده بدانیم ضبط حمدالله مستوفی بصواب نزدیک خواهد بود با تصحیح نسبت «حروسی» به «خوئی» و مجمع آثار الملوك به ... آثار الملک یا آثار الممالک . زیرا که بضبط حمدالله مستوفی بیش از بضبط حاج خلیفه میتوان اعتماد کرد و با توجه باینکه مستوفی دوبار از این کتاب و سه بار از مؤلف آن نام برده و نسخ موجود کتب او نیز قدیمی تر و معتبر تر است .

اینک نتیجه بحث مربوط بر رکن الدین را بشرح زیر خلاصه میکنیم .

قاضی رکن الدین خوئی از فقهای شافعی و رجال اواسط قرن ششم و قاضی خوی و مردی مورخ و شاعر و خود ممدوح خاقانی بود . و در سالهای ۵۴۹ و ۵۵۰ در تبریز با خاقانی ملاقات کرد و در سال ۵۶۸ یک رباعی در مرتبه مادر سلطان ارسلان بن طغرل سلجوقی و شمس الدین ایلدگز مؤسس سلسله اتابکان آذربایجان سرود که در تاریخ گزیده مذکور است .

کتاب مجمع ارباب الملک (یا ارباب الممالک) او از متون تاریخی و تا یک قرن و نیم بعد یعنی تا

(۱) تاریخ گزیده . چاپ عکس براون . لندن ۱۹۱۰ - صفحه ۸ . (۲) همان کتاب صفحه ۴۷۲ .

(۳) حبیب السیر . چاپ تهران ۱۳۳۳ . جلد دوم صفحه ۵۳۱ . (۴) تاریخ گزیده . چاپ پاریس .

با ترجمه ژول گانتن - ۱۹۰۳ . صفحه ۲۰۲ . (۵) کشف الظنون چاپ فلوگل ۱۸۵۰ لیبزیک

جلد پنجم . چاپ ۱۳۱۱ استانبول جلد دوم . چاپ جدید استانبول . جلد دوم .

سال ۷۳۰ (تألیف تاریخ کزیده) در دست بوده و حمدالله مستوفی از آن برخوردار گردیده و در فهرست  
 مأخذ کتاب مزبور از آن نام برده و در نزهة القلوب نیز مطلبی را درباره زلزله معروف سال ۴۳۴ تبریز  
 از آن نقل کرده است (۱).

با اینکه نتیجه این بحث تاریخ بنای « منار شمس » و هویت بانی آن را روشن نکرد ولی  
 تصور میکنم از دو فایده خالی نبود. یکی اینکه بزرگی از مدوحان خاقانی شناخته شد و دیگر اشتباهی  
 رفع شد که از نوشته مرحوم تربیت سرچشمه گرفته و جزو مسلمات و بدیهیات واقع گردیده بود تا  
 بجائی که قریب بمنار دبیرستانی باین عنوان نامیده شده است.

نگارنده از روزی که مدوح خاقانی را در قصیده رائیه شناخت در این اندیشه بود که این  
 اشتباه از کجا در کتاب دانشمندان آذربایجان راه یافته است. درینجا که آن بزرگمرد با اینکه  
 اطلاعات گرانبهایی در کتاب خود آورد غالباً بیاعت عدم ذکر دقیق مأخذ راه را بر جویندگان  
 بعد از خود دشوار گردانیده است.

اخیراً یکی از کتب متعددی که در تاریخ خاندان دنباله در حدود سال ۱۲۶۰ تألیف یافته (۲)  
 و نسخه خطی آن بکتابخانه مرحوم محمد رضا یارسا از نیکمردان روزگار متعلق داشته بیامردی سیدی  
 بزرگوار بعنوان امانت در دسترس نگارنده قرار گرفت و بطن قریب بیقین معلوم گردید که مأخذ  
 تربیت همین کتاب بوده است.

مؤلف تاریخ بمنظور نسب سازی برای دنبلیان قصیده خاقانی را بتفصیل و بنا بر تفسیر کرده  
 مثلاً در مصراع « این زخوی حاکمی ملک عصمت » حاکم را که بمعنی قاضی است بمعنی فرمانروا  
 و امیر و پادشاه گرفته و آن را مدح شمس الملک قلمداد نموده و توجیهاات بی معنی و باردی دارد که  
 بنقل و انتقاد نمیآورد. متأسفانه مرحوم تربیت بدام این دروغ پرداز افتاده و بدنبال آن مرحوم  
 نویسنده این سطور نیز سالها در اشتباه بود.

اینک نوشته تاریخ دنباله را آنچه مربوط بمنار شمس تبریز است با تصحیح اغلاط بی شمار  
 املائی آن و حذف شرح قصیده خاقانی، بعنوان سندی از وضع این بنای تاریخی در ۱۲۰ سال  
 پیش و عقاید مردم آن روز نقل میکنم:

« امیر جعفر که از جانب خلیفه شمس الملک لقب داشت امیری بود بی نظیر و فقیری بود صاحب  
 بصیرت. در مدت عمر خالی از ریاضت نبود و با وجود غاله کبری که در شکار بکروزه اش چهار منار بلند

(۱) سیف اسفرنگ (متوفی در ۵۶۶) هم قصیده ای بسطلمح (آن چیست که میکند هم از تن) که با  
 لغزشم شروع میشود در مدح قاضی رکن الدین شمس الاسلام نامی دارد که میگوید:  
 ... مرغی است که تا برش نسوزد هرگز نبرد سوی نشیمن  
 هر شب بثنای رکن دین است قاصح زبان گشاده چون من  
 خورشید قضاة شمس اسلام آن مهر لقای مشتری فن

اگر تصور کنیم که مدوح سیف اسفرنگ و مدوح خاقانی یک رکن الدین است که لقب شمس الاسلام  
 نیز داشته میتوانیم مطمئن باشیم که منار شمس بر سر مرزا او بوده است. در آن صورت این بیت خاقانی  
 نیز میتواند مؤید چنین حدسی باشد. شمس نزد اسد رود مادام روح سوی جسد رود هموار  
 (۲) نام مؤلف معلوم نیست و بدلائلی که جایز درین مقاله نیست نگارنده حدس میزند تألیف محمد  
 حسن بن عبدالکریم منشی و مورخ اشتهاردی باشد.

از کله و شکار دوساله ساخته و مقبره بزرگی یاتین کرده (۱) و باغات جنت نشان در حول و حوش او الان مشهور است بمنار شمس که سیاحان روزگار تعجب دارند که آفتاب آهو چگونگی شکار شده است. مشهور است که شکار بیکروزه آن امیر با تدبیر است. و دومنار که بسیار کج شده اند باقی است و قبر مبارکش یاتین (مابین ۴) است و آن دومنار جنبان میباشد و با وجود آن که نوعی کج شده است که هر کس از دور می بیند گمان میکنند که بزمن میافتد و با وجود آنکه سالهای سال است بآن قرار است هر دو جنبان میباشد مثل منارهای اصفهان و بسطام. و ملای روم شمس الدین تبریزی را در آن منار دید که بالا رفت دریاتین و یاتین آمد در بالا ...

مشهور است که در میان این منارها گنبدی از طلا بوده است. در این زمان باغات و موقوفات آن بقعه پاک موقوف است که باغ بزرگ آن الان باقی است همگی معمور لکن ظالمها ملك کرده اند. با وجود [اینکه] وقف است. اطراف او را باغ شاه میگویند. دست نزده بودند در روزگار سته ۱۲۳۵ باغات فروخته شد ... »

در سفرنامه های جهانگردان نیز ذکر منار شمس تبریز را میبایم. از آن جمله ژاک موریه منشی سرگراولی سفیر انگلیس در ایران که بعدها خود سمت کارداری یافت در اوائل محرم سال ۱۲۲۸ هجری (ژوئن ۱۸۱۳) از شمس تبریز بازدید کرده، خاطره این بازدید در سفرنامه او چنین ثبت شده است:

« بعد از ظهر یکی از روزهای اوائل ژوئن بدیدن «کله منار» رفتیم که فرمان شاه اسمعیل اول صفوی بیاد بود شکاری که فقط در یک روز انجام گرفته برپا شده است. میگویند کله ها و شاخهای دسته عظیمی از بزهای کوهی را که در یک روز شکار کرده اند در ردیفهای بهم فشرده ای در سرتاسر این دومنار نصب کرده اند. اشخاصی که از زودباوری برکنارند اطمینان دارند که اینهم شاخ و کله محصول شکار یکساله است. ... این دومنار بطور مجسوسی وضع قائم خود را از دست داده اند و نخستین زمین لرزه موجب سقوط و ویرانی آنها خواهد شد (۱). »

نسبت دادن بنابشاه اسمعیل بدلیل صحیح نیست. اولاً در منابع ایرانی ذکری از بنای منار بدست او نیست. ثانیاً ظاهر منار گواهی میدهد که باید از آثار قبل از حمله مغول باشد. بیش پیشی موریه در مورد سقوط منارها تا این اندازه درست در آمده که یکی از آنها منتهی بیش از صدسال بعد از بازدید او و تقریباً سی سال پیش از این خراب شده و از سنگهای مرمر آن برای تعمیر مسجدی استفاده کرده اند. یکی از منارها هنوز با برجاست و در سالهای اخیر بوسیله اداره فرهنگ خوی و از اعتبارات اوقافی مرمت یافته است. ولی با وضع فعلی امیدی ببقای آن نیست. زیرا این بنا در یک خانه و باغ شخصی قرار گرفته و صاحب باغ برای سیراب کردن درختان اطراف آب دریای منار می بندد و موجبات تسریع در نابودی آن را فراهم میکنند.

یکی دوبار که با آقای مصطفوی مدیر کل دلسوز و دانشمند باستانشناسی اتفاق ملاقات افتاد سابقه منار شمس تبریز و اهمیت آن را که بنای باستانی منحصر بفرد شهر تاریخی خوی و مورد علاقه مردم آن شهر و اعجاب تماشاگران است با ایشان در میان گذاشتم. متأسفانه ایشان عقیده دارند که این بنا به علت وضع خاص ساختمانی و یوسبیدگی شاخها قابلیت بقا ندارد و دیر یا زود محکوم بزوال است و نمیتوان آن را جزو آثار تاریخی ثبت کرد و بنگاهبانی آن کوشید. ولی بهتر نیست اگر هم نمیتوان برای حفظ آن قدمی برداشت لااقل از اقدامات عمدی برای نابودی آن جلوگیری کنند؟

(۱) ژاک موریه، سفر دوم در ایران، ترجمه فرانسه، چاپ ۱۸۱۸ پاریس، صفحه ۲۱۸.